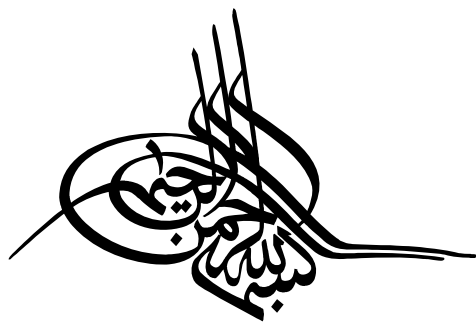




زبان عربی

مجموعه ادبیات

مؤلف:

رمیمه قلی زاده

دکترا

قلی‌زاده، رحیمه

زبان عربی رشته ادبیات / رحیمه قلی‌زاده

مشاوران صعود ماهان ، ۱۴۰۴

۲۰۶ ص: (آمادگی آزمون دکتری مجموعه ادبیات)

ISBN:978-600-458-641-2

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

فارسی - چاپ اول

۱- زبان عربی ۲- آزمون‌ها و تمرین‌ها (عالی) ۳- آزمون دوره‌های تحصیلات تکمیلی

۴- دانشگاه‌ها و مدارس عالی - ایران - آزمون‌ها

رحیمه قلی‌زاده

ج - عنوان

کتابخانه ملی ایران

۴۴۲۰۵۱۷



انتشارات مشاوران صعود ماهان



- ☐ نام کتاب: زبان عربی
- ☐ مدیران مسئول: هادی و مجید سیاری
- ☐ مولف: رحیمه قلی‌زاده
- ☐ مسئول برنامه‌ریزی و تولید محتوا: سمیه بیگی
- ☐ ناشر: مشاوران صعود ماهان
- ☐ نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۱۴۰۴
- ☐ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- ☐ قیمت: ۴/۸۰/۰۰۰ ریال
- ☐ شابک: ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۶۴۱-۲۶

انتشارات مشاوران صعود ماهان: تهران - خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع ولیعصر مطهری، پلاک ۲۰۵۰

تلفن: ۸۸۱۰۰۱۱۳ و ۸۸۴۰۱۳۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می‌باشد. و هرگونه اقتباس و

کپی‌برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد

به نام تو

ایمان دارم که هر تغییر و تحول بزرگی در مسیر زندگی بدون تحول معرفت و نگرش میسر نخواهد بود. پس
بیایید با اندیشه توکل، تفکر، تلاش و تحمل در توسعه دنیای فکریمان برای نیل به آرامش و آسایش توأمان
اولین گام را برداریم.
چون همگی یقین داریم دانایی، توانایی می‌آورد.

شاید باشید و دلی را شاد کنید.

برادران سیاری

فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
فصل اول: علم صرف	
تعریف علم صرف و انواع کلمه:	۱۰
فعل و اقسام آن:	۱۰
الف: فعل ماضی:	۱۰
ب: فعل مضارع:	۱۱
ج: فعل امر:	۱۲
فعل از جهت تعداد حروف:	۱۳
فعل صحیح و معتل:	۱۴
فعل لازم و متعدی:	۱۵
راه‌های متعدی کردن فعل لازم:	۱۵
فعل معلوم و مجهول:	۱۶
طریقه ساخت فعل مجهول:	۱۶
صرف فعل با ضمایر:	۱۶
ادغام:	۱۷
اعلال:	۱۸
اعلال همزه:	۲۰
نوشتن همزه:	۲۱
همزه وصل و قطع:	۲۱
صرف فعل غیر سالم:	۲۲
صرف فعل مجهول:	۲۳
تأکید:	۲۳
صرف فعل با نون تأکید:	۲۳
تعریف اسم و انواع آن:	۲۴
مصدر و انواع آن:	۲۴
اسم فاعل و مفعول:	۲۶
اعلال اسم فاعل:	۲۷
اعلال در اسم مفعول:	۲۷
صفت مشبیه:	۲۷
اسم تفضیل:	۲۸
اسم مبالغه و اوزان آن:	۲۹
اسم مکان و زمان و آلت:	۲۹
بنای اسم:	۳۰
اسم مقصور، ممدود و منقوص:	۳۰
اسم از نظر تعداد:	۳۱
اعلال جمع مذکر سالم:	۳۳
جمع مؤنث سالم:	۳۴
اعلال جمع مؤنث سالم:	۳۵
جمع مکسر:	۳۵
موصوف و صفت:	۳۷
اسم جنس و علم:	۳۸
مذکر و مؤنث:	۳۸
نسبت:	۳۹
تصغیر:	۴۱
اعراب و انواع آن:	۴۲
اسم معرب منصرف و غیر منصرف:	۴۳

۴۴	بناء و اقسام آن:
۴۵	ضمیر:
۴۶	اسم اشاره:
۴۷	اسم موصول:
۴۹	اسماء استفهام:
۵۰	کنایات:
۵۰	ظروف:
۵۲	اسماء افعال:
۵۲	عدد و اقسام آن:
۵۵	حروف:
۵۵	حروف مختص به اسم:
۵۵	حروف مخصوص به فعل:
۵۶	حروف مشترک میان اسم و فعل:
۵۷	تست‌های تألیفی، سؤالات صرف:
۶۳	پاسخ‌نامه سؤالات صرف:

فصل دوم: نحو

۷۰	تعریف نحو و موضوع آن:
۷۰	فعل:
۷۰	موارد رفع و نصب فعل مضارع:
۷۱	موارد جزم فعل مضارع:
۷۴	اعراب اسم:
۷۴	۱. مرفوعات:
۸۷	۲. منصوبات:
۱۱۳	۳. مجرورات:
۱۲۳	حروف:
۱۲۳	معانی حروف جر:
۱۲۶	- حروف قسم:
۱۲۷	- حروف عطف:
۱۲۹	- حروف استفهام:
۱۳۰	حروف جواب:
۱۳۰	حروف نفی:
۱۳۱	حروف ردع:
۱۳۱	حرف استنتاج:
۱۳۱	حروف تنبیه و تحضیض:
۱۳۲	حروف شرط:
۱۳۲	حروف تفصیل:
۱۳۳	حروف مصدری:
۱۳۳	حرف تفسیر:
۱۳۴	حروف مفاجا:
۱۳۴	حروف استقبال:
۱۳۴	حرف توقع:
۱۳۵	حروف زائد:
۱۳۶	تست‌های تألیفی، سؤالات نحو:
۱۴۳	پاسخ‌نامه سؤالات نحو:

فصل سوم: ترجمه

۱۵۰	کلیله و دمنه:
۱۶۰	مرزبان‌نامه:

نهیج البلاغه:	۱۶۴
۱. خطبه شقشقیه:	۱۶۴
۲. خطبه آفرینش	۱۶۶
۳. متقین	۱۶۸
۴. منافقین	۱۷۱
۵. نامه به مالک اشتر	۱۷۲
جواهرالادب:	۱۷۵
قصیده وصف ایوان کسری، سروده بحتری	۱۸۰
ترجمه قصیده ایوان کسری از بحتری	۱۸۲
قصیده با مطلع «لِکُلِّ امْرِئٍ مَا تَعَوَّدَا» در مدح سیفالدوله از متنبی	۱۸۴
ترجمه قصیده با مطلع «لِکُلِّ امْرِئٍ مَا تَعَوَّدَا» در مدح سیفالدوله از متنبی	۱۸۶
قصیده مدح سیفالدوله از متنبی با مطلع «عَلَى قَدَرِ أَهْلِ الْعِزِّ تَأْتِي الْعِزَائِمُ»	۱۸۷
ترجمه قصیده‌ای در ستایش سیفالدوله با مطلع «عَلَى قَدَرِ أَهْلِ الْعِزِّ تَأْتِي الْعِزَائِمُ»	۱۸۹
قصیده از ابی حسن محمد بن عمران انباری (عُلُوٌّ فِي الْحَيَاةِ وَ فِي الْمَمَاتِ)	۱۹۰
ترجمه قصیده با مطلع (عُلُوٌّ فِي الْحَيَاةِ وَ فِي الْمَمَاتِ)	۱۹۱
قصیده لامیه‌العجم	۱۹۲
ترجمه قصیده لامیه‌العجم	۱۹۳
تست‌های تألیفی، قسمت ترجمه	۱۹۵
پاسخ‌نامه تست قسمت ترجمه	۲۰۲
فهرست منابع:	۲۰۶

به نام او که هستی نام از او یافت

مدتها بود تألیف یک کتاب کامل و جامع برای آمادگی آزمون دکتری و حتی دانشجویان کارشناسی ارشد، دغدغه اصلی مؤلف بود تا اینکه به مدد الهی این فرصت پیش آمد. البته مؤلف، ادعای تألیف کتاب جدیدی را درباره زبان عربی ندارد، بلکه تلاش نموده است تا با مراجعه به منابع اصلی آن، اثری کامل را فراهم آورد که ضمن در برداشتن مطالب صرف و نحو به ترجمه و تست‌های تألیفی نیز بپردازد، چیزی که در کتاب‌های دیگر، جای خالی آن به شدت احساس می‌شود.

آنچه پیش روی شما دانشجویان گرامی است کتابی است شامل چهار فصل؛ در فصل اول، پس از بیان خلاصه مطالب علم صرف، مباحث به طور کامل بررسی شده و در پایان آن تست‌های تألیفی به همراه پاسخ و توضیح آن آمده است.

فصل دوم به علم نحو می‌پردازد که در این فصل نیز پس از بیان خلاصه، مطالب شرح داده شده‌اند، سپس تست‌های تألیفی و پاسخ آن به همراه توضیح آمده است.

آنچه در فصل اول و دوم قابل توجه است اینکه مطالب مهم و ضروری به صورت نکته بیان شده تا بهتر در ذهن مخاطب جای گیرد.

در فصل سوم، ترجمه ابیات و عبارات مهمی از منابعی چون کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، جواهرالادب، نهج‌البلاغه، قصاید لامیه، علو فی الحیاة، ایوان کسری و بیان شده و در پایان نیز تست‌های تألیفی با پاسخ آمده است.

آنچه درباره تست‌های تألیفی سه فصل مذکور، مهم است اینکه این تست‌ها دربردارنده سرفصل‌های مهم عربی و مباحث مورد توجه طراحان آزمون‌های آزاد و سراسری است.

فصل چهارم، شامل سؤالات آزمون‌های سراسری و آزاد به همراه پاسخ تشریحی است.

در پایان، ضمن آرزوی موفقیت برای تمام فرزندان ایران، اذعان دارم که تمام تلاش خود را برای ارائه اثری کامل و مفید به کار برده‌ام، اما از آنجا که هیچ امری بدون عیب و نقص نیست امیدوارم صاحبان نظران در آن به دیده اغماض نگرین و مرا در برطرف کردن کاستی‌ها یاری فرمایند.

باور دارم در هر چه عشق باشد بر دل و جان می‌نشیند

رحیمه قلی‌زاده

این اثر را با تمام وجودم تقدیم می کنم بہ
خانوادہ ام، حامیان، همیشگی ام و

روح پاک پدرم، مرد بزرگ زندگی ام و

مادرم، بانوی با شکوہم
کہ ایمان دارم سایہ تبلندشان، هموارہ
بر سرم پایدار است.

فصل اول

علم صرف

آنچه در این فصل می‌خوانیم:

مطالب این فصل در سه بخش فعل، اسم و حرف تنظیم گردیده که عبارتند از:

تعریف علم صرف و انواع کلمه، یعنی اسم، فعل و حرف، انواع فعل (ماضی - مضارع - امر)، معانی مختلف آن، فعل صحیح و معتل، لازم و متعدی، ثلاثی و رباعی، مزید و مجرد، معلوم و مجهول، ادغام و اعلال و انواع آن، اعلال همزه و نوشتن آن، همزه وصل و قطع، نون تأکید، اسم و انواع آن (متصرف، غیر متصرف، جامد، مشتق، مصدر و انواع آن، انواع مشتقات، اسم مقصور، منقوص و ممدود، اسم مفرد، مثنی و جمع، موصوف و صفت، اسم جنس و علم، مذکر و مؤنث، نسبت، تصغیر، اعراب (کلمات معرب و مبنی) و انواع آنها، ضمائر، اسم اشاره، اسم موصول، اسم شرط، اسم استفهام؛ کنایات، ظروف اسماء، افعال، عدد و انواع آن و حروف.

تعریف علم صرف و انواع کلمه:

تعریف صرف: صرف علمی است که از تغییر کلمه به صورت‌های مختلف و گوناگون بر اساس معنای مورد نظر؛ بحث و گفتگو می‌کند.^۱

به طور کلی کلمه بر سه نوع است:

۱. اسم؛ مثل: رَجُلٌ، مردی.

۲. فعل؛ مثل: شَرِبَ، نوشید.

۳. حرف؛ مثل: عَلِيٌّ، بر.

نکته ۱: صرف «تغییر یافتن کلمات» در مورد اسم و فعل جریان دارد؛ زیرا این دو صورت‌های مختلف و گوناگون را می‌پذیرند، و درباره حرف قابل اجرا نیست؛ زیرا حرف پیوسته به یک شکل است.

نکته ۲: در میان اسم‌ها فقط اسم‌های معرب و در میان فعل‌ها فقط فعل‌های مشتق صرف می‌شوند. فعل‌های مشتق به افعالی اطلاق می‌شود که شکل آنها براساس مختلف و متفاوت بودن زمانشان تغییر می‌کند.

نکته ۳: تقریباً همه افعال جز اندکی از آنها متصرفند و افعال جامد آن دسته افعالی هستند که به یک شکل استعمال می‌شوند.^۲ این‌گونه افعال عبارتند از:

۱. قسمی از آنها فقط دارای صیغه ماضی هستند. مانند: عَسَى (شاید)، لَيْسَ (نیست)

۲. قسمی از آنها فقط دارای فعل امرند. مانند: هَبْ (ببخش)، تَعَالِ (بیا)

۳. بعضی از افعال به صورت کامل صرف نمی‌شوند که تعداد آنها بسیار اندک است مانند: مَا بَرَحَ و مَا انفَكَّ، مَافَعِلٌ که از افعال ناقصه محسوب می‌شوند.

و از آنها جز فعل مضارع، فعل دیگر مشتق نمی‌شوند و همچنین اَوْشَكَ و كَادَ که از افعال مقاربه محسوب می‌شوند و فقط دارای فعل مضارعند.

فعل و اقسام آن:

- فعل: لفظی است که بر حالت یا کاری در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت می‌کند.

مانند: حَسُنَ، نیکو شد، يَأْخُذُ می‌گیرد.

فعل از نظر زمان به سه دسته ماضی، مضارع و امر تقسیم می‌شود:

الف: فعل ماضی:

بر حالت یا کاری دلالت می‌کند که در زمانی قبل از زمان کنونی به وقوع پیوسته است؛ مانند: كَرَّمَ بزرگ و جوانمرد شد.

- فعل ماضی دارای سه حرف اصلی است: نَصَرَ، فَتَحَ

- معانی مختلف فعل ماضی:

۱. هرگاه در جمله انشایی^۳ به کار رود معنی زمان حال می‌دهد، مانند: يَعْطُكَ الدَّارُ (آن خانه را به تو می‌فروشم).

۱. مبادئ العربية، ترجمه علی حسینی، ج ۴، صرف، ص ۱۴.

۲. مبادئ العربية، المعلم رشيد الشرتوني (جدول تصریف فعل)، ج ۳، ص ۲۹.

۳. انشاء، کلامی است که حاکی از یک امر خارجی نیست، بلکه متکلم اعتقاد دارد که مضمون سخن را با تلفظ به آن ایجاد می‌کند، جمله انشایی محتمل صدق و کذب نیست.



۲. اگر جمله بیانگر معنای طلب باشد بر آینده دلالت می‌کند، مانند: **غَفَرَ اللَّهُ لَكَ** (خداوند تو را مورد عفو و بخشش خویش قرار دهد).

۳. اگر بعد از **إِذَا** یا **إِنْ** شرطیه واقع شود بر آینده دلالت می‌کند، مانند: **إِذَا زُرْتَنِي أَرْزُوكَ** (اگر به دیدنم بیایی به دیدنت خواهم آمد).

۴. اگر بعد از قسم، حرف نفی بر سر فعل ماضی وارد شود، بر زمان آینده دلالت می‌کند، مانند: **وَحَيَاتِكَ لَا تَكُنْتُ عَنْهَكَ مَا دُمْتُ حَيًّا** (به زندگی تو سوگند که عهد و پیمان تو را تا زمانی که زنده‌ام، نخواهم شکست).

انواع فعل ماضی:

۱. ماضی ساده مثبت: بر زمان گذشته دلالت دارد، مانند: **كَتَبَ** (نوشت).
۲. ماضی ساده منفی: بر زمان گذشته دلالت دارد: **مَا كَتَبَ** (ننوشت).
۳. ماضی نقلی (سابق): بر کاری دلالت می‌کند که پس از اتمام کاری، انجام گرفته و تا زمان حال ادامه دارد، مانند: **عَلَيْكَ الصَّيْحَةُ بَعْدَ أَنْ لَفِظَ الْمَرِيضُ رُوحَهُ** (پس از آنکه بیمار جان خویش را از کف داد فریاد بلند شده است).
یا به صورت **قَدْ** + فعل ماضی = **قَدْ ذَهَبَ** (رفته است) می‌آید.
۴. ماضی بعید (اکمل): بر کاری دلالت دارد که در زمان غیر معین، قبل از کاری دیگر انجام گرفته و آن کار دیگر نیز به طور کامل به اتمام رسیده باشد. این فعل به این شکل ساخته می‌شود: **كَانَ** یا یکی از مشتقات آن + **قَدْ** + فعل ماضی: **كُنْتُ قَدْ كَتَبْتُ الرِّسَالَةَ قَبْلَ قُدُومِهِ بِرَمَانٍ** (مدتی قبل از آمدن او نامه را نوشته بودم).
۵. ماضی استمراری (ناقص): بر انجام کاری دلالت می‌کند که همزمان با کاری دیگر است و به این شکل می‌آید: **كَانَ** یا یکی از مشتقات آن + فعل مضارع، مانند: **كُنْتُ أَكْتُبُ لَمَّا دَخَلَ** (زمانی که وارد شد مشغول نوشتن بودم).

ب: فعل مضارع:

فعلی است که بر انجام دادن کار یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا در زمان آینده دلالت می‌کند، مانند: **الْيَوْمُ يَكْتُبُ فَرِيدٌ** (فرید امروز می‌نویسد) یا **يَدْعُو فِي الْمُسْتَقْبَلِ** (در آینده فرا خواهد خواند).

معانی مختلف فعل مضارع:

۱. اگر (لام ابتدا) بر فعل مضارع وارد شود به زمان حال اختصاص می‌یابد، مانند: **إِنَّ الْأُسْتَاذَ لَيَشْرَحُ الدَّرْسَ** (استاد درس را توضیح می‌دهد).
۲. اگر (لَئِنْ) بر فعل مضارع وارد شود مخصوص به زمان حال می‌شود، مانند: **لَسْتُ أَزْصِي عَنْكَ** (من از تو راضی نیستم).
۳. اگر (مَاءِ نَافِيَةٍ) بر فعل مضارع وارد شود به زمان حال اختصاص می‌یابد، مانند: **مَا أُعْطِيكَ مَا طَلَبْتَ** (آنچه را که بخواهی به تو نمی‌دهم).
۴. اگر به معنای طلب باشد مخصوص به زمان آینده است، مانند: **يُرْحِمُكَ اللَّهُ** (خدا تو را مورد عنایت و رحمت خویش قرار دهد).
۵. هرگاه بر فعل مضارع (سِينَ یا سَوْفَ) وارد شود به زمان آینده اختصاص می‌یابد، مانند: **سَوْفَ أَكْتُبُ** (خواهم نوشت).
۶. همچنین بعد از ادات توقع^۱ و عوامل نصب و جزم به جز (لَمْ و لَمَّا) معنای استقبال می‌دهد، مانند: **قَدْ يَزُرُّ الْمَرِيضَ** (امید است بیمار شفا یابد). **أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ** (می‌خواهم بنویسم).
۷. اگر بعد از (لَمْ و لَمَّا) جازمه قرار گیرد بر زمان ماضی دلالت می‌کند، مانند: **زُرْتُكَ وَلَمْ تَكُنْ فِي الْبَيْتِ** (به زیارتت آمدم اما در خانه نبود).

۱. ادات توقع: اداتی که بر انتظار تحقق کار و حصول فعل دلالت دارد. (مبایع العربیة، ص ۱۹)

۸. غالباً بعد از (لَوْ شرطیه) بر زمان ماضی دلالت می‌کند، مانند: لَوْ يَنْتَهُونَ إِلَى الشَّرْحِ لَأَسْتَفَادُوا (اگر به شرح مسئله توجه و التفات داشتند استفاده می‌کردند).

فعل مضارع با افزودن یکی از حروف مضارعه (اَتَيْنَ) به اول فعل ماضی ساخته می‌شود.

نکته ۱: اگر حرف مضارعه بر فعل چهار حرفی وارد شود مضموم می‌شود، مانند: دَخَرَجَ: غلتاند (ماضی)، يَدْخَرِجُ می‌غلتاند (مضارع).

نکته ۲: اگر فعل، غیر ثلاثی باشد و ماضی با تاء زائد شروع شود حرف پیش از آخر مضارع، مفتوح می‌باشد، مانند: تَدْخَرِجُ، يَدْخَرِجُ.

ت در قَدْخَرِجَ تاء زائد (باب تَفَعَّلَ)

نکته ۳: اگر ماضی بیشتر از سه حرف بوده و تاء زائد در اول آن نباشد، ماقبل آخر فعل مضارع، مکسور می‌شود: دَخَرَجَ (ماضی - رباعی)؛ يَدْخَرِجُ (مضارع)

نکته ۴: اگر همزه زائد در اول فعل ماضی باشد در مضارع حذف می‌شود. اِنطَلَقَ (ماضی)؛ يَنْطَلِقُ (مضارع)

نکته ۵: اگر فعل ماضی دارای سه حرف باشد و فاء الفعل آن ساکن و عین الفعلش مضموم یا مفتوح یا مکسور باشد عین الفعل مضارع، ممکن است مکسور یا مضموم یا مفتوح باشد،

فَتَحَ / يَفْتَحُ (يَفْعُلُ)	فَعْلَ
نَصَرَ / يَنْصُرُ (يَفْعُلُ)	
يَجْلِسُ (يَفْعُلُ)	
عَلِمَ / يَعْلَمُ (يَفْعُلُ)	فَعِلَ
حَسِبَ / يَحْسِبُ (يَفْعِلُ)	
كَرَّمَ / يَكْرُمُ (يَفْعُلُ)	

نکته ۶: هرگاه فعل ماضی کمتر یا بیشتر از چهار حرف داشته باشد حروف مضارع در «أَتَيْنَ» مفتوح می‌شود، مانند: نَصَرَ

(یاری کرد) ماضی / يَنْصُرُ (یاری می‌کند) مضارع، اُجْتَمَعَ (جمع شد) ماضی / يَجْتَمِعُ (جمع می‌شود) مضارع

ج: فعل امر:

فعلی که توسط آن ایجاد فعل در آینده طلب می‌شود.

امر به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. امر به صیغه، ۲. امر به لام

نکته ۱: امر به صیغه، مختص به فاعل مخاطب است و فقط از فعل معلوم ساخته می‌شود.

نکته ۲: برای ساختن امر غائب معلوم یا مجهول یا امر متکلم یا امر مخاطب مجهول باید بر سر فعل مضارع، لام امر را اضافه کنیم که در چنین حالتی، معنای فعل امر به آینده اختصاص می‌یابد، مانند: لِيَكْفَأُ الْمُجْتَهِدُ (به فرد ساعی و کوشا باید اجر و پاداش داده شود).

نکته ۳: امر متکلم و مخاطب از فعل معلوم ساخته می‌شود، ولی ساختن این دو صیغه از فعل معلوم، نادر و اندک است، مانند: اِيْحْسِنُوا إِلَى الْفُقَرَاءِ (شما باید به افراد تهیدست و مستمند احسان کنید).

نکته ۴: لام امر دارای حرکت کسره است، ولی بعد از (واو، فاء و ثم) جایز است آن را ساکن کنیم، مانند: وَالْمُتَّقَاتِ الْمُجْرِمُونَ (گناهکاران باید مجازات شوند).

نکته ۵: فعل امر با حذف حرف مضارعه از اول فعل مضارع معلوم ساخته می‌شود به شرطی که ابتدای فعل بعد از حذف حرف مضارعه متحرک باشد، مانند: تُكْرَمُ، تَتَعَلَّمُ.

نکته ۶: اگر بعد از حذف حرف مضارعه، اول فعل مضارع ساکن باشد در این صورت برای ساختن امر، باید همزه‌ای در اول آن افزوده شود، مانند: تَجْتَمِعُ ← اِجْتَمِعْ.

نکته ۷: حرکت همزه زائد در صورتی که عین الفعل مضارع سه حرفی مضموم باشد، مضموم می‌شود، مانند: تَنْظُرُ ← اُنْظُرْ.



و اگر مضارع چهار حرفی باشد همزه مفتوح می‌شود، مانند: **تُكْرِمُ** ← **أَكْرِمُ**.
این مورد در باب افعال رخ می‌دهد و در غیر این دو حالت، همزه زائد، مکسور می‌شود، مانند: **تَعْلَمُ** ← **إِعْلَمُ**.
نکته ۸: همزه زائد در چهار حرفی، همزه قطع^۱ و در غیر چهار حرفی، همزه وصل محسوب می‌شود.
نکته ۹: حرکت آخر فعل امر مجزوم می‌شود که علامت آن در صیغه‌های مفرد، ساکن و در صیغه‌های مثنی و جمع حذف نون است بجز جمع مؤنث سالم، مانند: **إِذْهَبْنَ**.

فعل از جهت تعداد حروف:

فعل از جهت تعداد حروف بر چهار قسمت است:

۱. ثلاثی مجرد که ماضی آن فقط دارای سه حرف اصلی است، مانند: **شَرِبَ**، **شَرِبَ**.
 ۲. ثلاثی مزید که صیغه مفرد غایب ماضی آن دارای سه حرف اصلی و یک یا دو حرف زاید است، مانند: **أَكْرَمَ**، **تَوَاصَعَ**، **إِسْتَخْرَجَ** (که به ترتیب همزه و ت، الف و همزه، س و ت) زاید است.
 ۳. رباعی مجرد که ماضی آن فقط دارای چهار حرف اصلی است، مانند: **دَخَرَ**.
 ۴. رباعی مزید که ماضی آن دارای چهار حرف اصلی و یک یا دو حرف زاید است، مانند: **تَدَخَّرَجَ**، **إِضْمَحَلَّ** (که به ترتیب ت و همزه، ل) زاید است.
- نکته ۱: برای شناختن بنای فعل، صیغه اول ماضی را در نظر می‌گیرند، مثلاً در کلمه **(يَعْلَمُ)** می‌گوییم فعل ثلاثی مجرد است؛ زیرا صیغه اول ماضی آن **(عَلِمَ)** است و در **(يَعْلَمُ)** می‌گوییم ثلاثی مزید است؛ زیرا **(أَعْلَمَ)** نخستین صیغه ماضی آن است.
نکته ۲: فعل ثلاثی مجرد دارای شش وزن است که همه آنها از اختلاف حرکت عین‌الفعل ماضی و مضارع به وجود آمده است.^۲

– در موارد زیر، عین‌الفعل مضارع وزن **(فَعَلَ)** مکسور **(يَفْعَلُ)** می‌شود.

۱. اگر فعل، مثال واوی (معتل‌الفاء) باشد، مانند: **وَجَدَ**، **يَجِدُ**؛ یافت، می‌یابد.
 ۲. اگر فعل، اجوف یایی و ناقص یایی باشد، مانند: **يَبِيعُ**، **يَبِيعُ** (می‌فروشد) **رَمَى**، **يُرْمِي** (تیراندازی می‌کند).
 ۳. فعل لازم مضاعف باشد، مانند: **خَفَّ**، **يَخِفُّ**؛ سبک گردید، سبک می‌گردد.
- در موارد زیر، عین‌الفعل مضارع وزن **(فَعَلَ)**، مضموم **(يَفْعَلُ)** می‌شود:
۱. در اجوف واوی و ناقص واوی، مانند: **يَقُومُ**، **يَدْعُو** (در اصل بوده **يَقُومُ**، **يَدْعُو**).
 ۲. هر فعلی که بیانگر غلبه باشد، مانند: **سَابَقَنِي**، **فَسَبَقْتُهُ**، **أَسْبَقْتُهُ** (با من مسابقه داد پس از او سبقت گرفتم و از او سبقت می‌گیرم).

۳. در فعل مضاعف متعدی، مانند: **يُرُدُّ** (باز می‌گرداند)، **يُمُدُّ** (می‌کشد).

– هرگاه عین‌الفعل یا لام‌الفعل از حروف حلق باشد (مانند همزه) عین‌الفعل مضارع وزن **فَعَلَ**، مفتوح **(يَفْعَلُ)** می‌شود، مانند: **يَقْرَأُ**.

– عین‌الفعل مضارع وزن **(فَعَلَ)**، پیوسته مضموم **(يَفْعَلُ)** است و هر فعلی که دارای چنین وزنی باشد لازم است و بر غرایز و اموری که مربوط به آن است دلالت می‌کند.

– عین‌الفعل وزن **(فَعَلَ)** در مضارع مفتوح **(يَفْعَلُ)** می‌شود،^۳ مانند: **صَجَرَ**، **يَصْجُرُ**.

نکته: رباعی مجرد بر وزن **فَعْلَلٌ**، **يُفْعِلِلُ**، **فَعْلَلٌ** و **فَعْلَلَةٌ** می‌آید، مانند: **وَسَّوَسَ**، **يُوسِسُ**، **وَسَّوَسَةً**.

۱. ر. ک مبادی‌العربية، ج ۴، صرف، ص ۲۴.

۲. ر. ک ص ۵ همین کتاب.

۳. برای اطلاع بیشتر ر. ک مبادی‌العربية، صرف، ج ۴، صص ۲۸-۳۳.

اوزان ثلاثی مزید:

۱	أَفْعَلْ	يُفَعِّلُ	إِفْعَال	أُحْكَمُ	يُحْكِمُ	إِحْكَام	متعددی کردن فعل	یک حرف
۲	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيل	حَكَمَ	يُحْكِمُ	تَحْكِيم	متعددی کردن فعل	یک حرف
۳	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَة	حَاكَمَ	يُحَاكِمُ	مُحَاكَمَة	مشارکت	یک حرف
۴	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلُ	تَحَكَّمُ	يَتَحَكَّمُ	تَحَكَّمُ	مطاوعه، قبول فعل	دو حرف
۵	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُل	تَحَاكَمَ	يَتَحَاكِمُ	تَحَاكُمُ	مشارکت	دو حرف
۶	أَفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	إِفْتِعَال	إِخْتَكَمَ	يَخْتَكِمُ	إِخْتِكَام	مطاوعه فَعَلَ	دو حرف
۷	إِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	إِنْفِعَال	إِنْكَشَفَ	يُنْكَشِفُ	إِنْكِشَافُ	مطاوعه فَعَلَ	دو حرف
۸	إِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	إِفْعِلَال	إِسْوَدَّ	يَسْوَدُّ	إِسْوَدَاد	ورود در صفتی	دو حرف
۹	إِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	إِسْتِفْعَال	إِسْتَحْكَمَ	يَسْتَحْكِمُ	إِسْتِحْكَامُ	طلب	سه حرف
نوع	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر	معنی	حروف زاید

اوزان رباعی مزید:

۱	تَفَعَّلَلْ	يَتَفَعَّلَلُ	تَفَعَّلَلُ	برای مطاوعه مجرد خود	دَخَرَجْتُ الْحَجَرَ فَتَدَخَّرَجَ
۲	إِفْعَلَّلْ	يَفْعَلَلُ	إِفْعِلَالْ	مبالغه	إِفْشَعُرُ (لرزید)
۳	إِفْعَنَلْ	يَفْعَنَلُ	إِفْعِنَال	مبالغه	إِخْرَنْجَمَ (جمع شدند)
نوع	ماضی	مضارع	امر	معنی	مثال

نکته ۱: باب‌های (إِفْعَوَّلَ، إِفْعَوَّلَ، إِفْعَوَّلَ) برای مبالغه به کار می‌رود.

نکته ۲: فعل مهموز اللام و معتل اللام غالباً بر وزن (تَفْعِلَة) می‌آید: حَلَّى تَحْلِيَةً.

نکته ۳: مصدر اجوف پیوسته بر وزن (تَفْعِيل) می‌آید: تَجْوِيف، تَقْوِيم.

نکته ۴: اگر فاء الفعل (یا) باشد بر وزن مفاعله می‌آید: مُيَاسِرَة (يَسِر).

نکته ۵: اگر دو وزن (أَفْعَلْ، إِسْتَفْعَلَ) از معتل العین (اجوف) باشد، ابتدا حرکت عین الفعل به فاء الفعل منتقل می‌شود و آنگاه عین الفعل به الف تبدیل می‌شود و چون دو الف در یک کلمه و در کنار هم جمع شده‌اند یکی از آنها را حذف نموده و به جای الف محذوف، تاء مربوطه به آخر مصدر اضافه می‌کنیم، مانند: إِمَانَةٌ، إِغَائِثَةٌ، إِسْتِقَامَةٌ.

نکته ۶: اگر دو وزن (تَفَاعَلَ، تَفَاعَلَ) از معتل اللام (ناقص) باشند الف آخر آنها به یا تبدیل و قلب شده و ماقبل آن مکسور می‌گردد، مانند: تَأَنَّى تَأَنَّى - تَغَاضَى تَغَاضَى.

فعل صحیح و معتل:

فعل ثلاثی مجرد بر دو نوع است:

۱. صحیح، مانند: نَظَرَ، أَخَذَ.

۲. معتل، مانند: وَعَدَ، قَامَ.

به طور کلی فعل صحیح بر دو نوع است:

۱. سالم: فعلی است که حروف اصلی آن از همزه و حرف مشدّد (تشدید دار) خالی باشد، مانند: بَدَلَ، دَخَرَجَ.

۲. غیر سالم: آن است که یا مضاعف باشد یا مهموز.

- مضاعف: فعلی است که در آن دو حرف یکسان پیدا شود، مانند: مَدَّ، زَلَزَلَ.



– مهموز: فعلی است که یکی از حروف اصلی آن، همزه باشد، مانند: أَكَلٌ، سَأَلَ، قَرَأَ.
فعل معتل نیز بر سه نوع است:

۱. معتل الفاء، مانند: وَعَدَ و يَسْرُ ← مثال
۲. معتل العين، مانند: قَالَ و شَاعَ ← اجوف
۳. معتل اللام، مانند: دَعَا، رَمَى ← ناقص

لغیف نیز بر دو نوع است:

۱. مفروق: فعلی که حرف اول و حرف سوم دارای حرف علة باشد، مانند: وَفَى.
۲. مقرون: فعلی که حرف دوم و حرف سوم آن حرف علة باشد، مانند: شَوَى.

فعل لازم و متعدی:

متعدی: فعلی است که علاوه بر فاعل به مفعول نیاز دارد، مانند: بَرِئْتُ الْقَلَمَ (قلم را تراشیدم).
لازم: فعلی است که فقط به فاعل نیاز دارد، مانند: أَثْمَرَتِ الشَّجَرَةُ (درخت میوه داد).

راه‌های متعدی کردن فعل لازم:

۱. هرگاه فعل لازم ثلاثی مجرد به باب افعال برده شود، مانند: جَلَسْتُ (نشستم) / أَجْلَسْتُ زَيْدًا (زید را نشاندم).
 ۲. فعل لازم با حرف جر بیاید، مانند: ذَهَبْتُ (رفتم) / ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ (زید را روانه کردم).
 ۳. هرگاه فعل لازم ثلاثی مجرد به باب تفعیل برده شود، فَرِحْتُ (شاد شدم) / فَرِحْتُ زَيْدًا (زید را شاد نمودم).
- نکته ۱: تمام روش‌های متعدی کردن در یک فعل جمع نمی‌شود، مثلاً نمی‌توان به جای «أَجْلَسْتُ زَيْدًا» گفت: «جَلَسْتُ بِزَيْدٍ» اما به‌ندرت این روش‌ها در یک فعل رخ می‌دهد، مانند: أَرْجَعْتُهُ، رَجَعْتُهُ، رَجَعْتُ بِهِ.
- نکته ۲: وزن‌های (فَعْلٌ، أَفْعَلٌ، فَاعِلٌ و اِسْتَفْعَلٌ) بر متعددی بودن فعل دلالت دارند.
- نکته ۳: یک فعل گاه ممکن است به صورت لازم و زمانی به صورت متعدی استعمال شود، مثلاً فعل (شَكَلَ يَشْكُلُ) اگر به معنای (الْقَيْسُ: مشتبه شد) باشد لازم است و اگر به معنای اعراب‌گذاری باشد، متعددی است.
- نکته ۴: معنای برخی از افعال، بر اساس اینکه مستقیماً متعدی می‌شود یا با حرف جر، تغییر می‌کند، مثلاً: جَزَمَ الْيَمِينَ (سوگند را تأکید نمود) / جَزَمَ عَنْ (عَنَّهُ): عاجز شد. در جمله اول جَزَمَ: فعل، الْيَمِينَ: مفعول و در جمله دوم جَزَمَ فعل می‌باشد.
- نکته ۵: در برخی از افعال هرگاه حروف جرّ متعدی‌کننده آنها متفاوت شود، معنی فعل تغییر می‌کند، مثلاً:

رَغَبَ ← فِي: دوست داشت.

رَغَبَ ← عَنْ: رها کرد.

رَغَبَ ← إِلَى: گریه کرد.

– موارد زیر به طور کلی فعل لازم محسوب می‌شوند:

۱. هرگاه فعل بر گزینه‌ای یا آنچه که نزدیک به آن است دلالت نماید، مانند: حَسُنَ (شجاع شد).
 ۲. هرگاه بر هیئت و شکل دلالت کند، مانند: طَالَ (بلند شد).
 ۳. بر عیب و زینت دلالت کند، مانند: عَوَّرَ (یک چشم شد).
 ۴. بر رنگ دلالت کند، مانند: زَرَقَ (کبود رنگ شد).
 ۵. بر نظافت و پلیدی دلالت کند، مانند: طَهَّرَ (پاک شد).
 ۶. بر خالی بودن و پر بودن دلالت کند، مانند: فَرَعَ (خالی شد).
 ۷. بر بعضی عوارض طبیعی دلالت کند، مانند: غَضِبَ (خشمگین شد).
- نکته ۱: وزن‌های اِنْفَعَلَ، تَفَعَّلَ، اِفْعَلَ، اِفْعَلَّ، اِفْعَلَّلَ و اِفْعَالٌ بر لازم بودن دلالت دارد.

نکته ۲: هرگاه فعل متعدی برای مطاوعه بنا شود در این صورت به فعل لازم تبدیل می‌شود، مانند: جَمَعْتُهُ فَتَجَمَعَ (جمع کردم آن را پس جمع شد). البته اوزان مطاوعه از همه افعال ممکن نخواهد بود در نتیجه نمی‌توان گفت: ضَرَبْتُهُ فَأَنْضَرَبَ.

فعل معلوم و مجهول:

- **فعل معلوم:** فعلی است که فاعل آن ذکر شود، مانند: بَرَى التِّلْمِيذُ قَلَمًا (شاگرد قلم را تراشید).
- **فعل مجهول:** فعلی است که فاعل آن حذف شده و مفعول به به جای آن وارد شود، مانند: يُرَى الْقَلَمُ (قلم تراشیده شد) که مرفوع می‌گردد و نائب فاعل نامیده می‌شود.
نکته ۱: فعل مجهول از فعل متعدی ساخته می‌شود چه بدون واسطه متعدی شود و چه به واسطه حرف جر و از فعل لازم ساخته نمی‌شود؛ زیرا دارای مفعول نیست تا فعل به آن اسناد داده شود.

طریقه ساخت فعل مجهول:

۱. فعل ماضی مجهول از ثلاثی مجرد بر وزن (فُعِلَ) می‌آید و همانند فعل معلوم صرف می‌شود، مانند: عَلِمَ ← عُلِمَ.
نکته ۱: فعل رباعی مجرد همانند ثلاثی مجرد، مجهول می‌شود، مانند: (فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ).
نکته ۲: در دو باب مفاعلة و تفاعل، فاء الفعل مضموم و الف به مناسبت ضمه به واو تبدیل می‌شود، مانند: كَاتَبَ ← كُوتِبَ / تَعَاهَدَ ← تُعَاهَدُ.
نکته ۳: افعالی که حرف اول آنها (همزه) است در صورت مجهول بودن، حرف ماقبل آخر مکسور و همه حروف متحرک قبل از آن مضموم می‌شود، مانند: اِكْتَسَبَ ← اُكْتُسِبَ / اِخْمَارٌ ← اُخْمُرُ.
نکته ۴: اگر حرف ماقبل آخر (الف) باشد در مجهول به (ياء) تبدیل می‌شود، مانند: صَادَ ← صِيدَ.
۲. فعل مضارع مجهول از ثلاثی مجرد بر وزن (يُفْعَلُ) می‌آید؛ یعنی حرف اول مضموم و ماقبل آخر مفتوح است و این حکم درباره مزید و رباعی نیز جریان دارد؛ مانند: تُفْتَحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ / أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِيْهِمْ ظَلَمُوا.
۳. فعل امر مجهول: همانند فعل مضارع، مجهول و صرف می‌شود با این تفاوت که آخر آن، مجزوم می‌گردد و در شش لفظ امر مخاطب نیز لام داخل می‌شود، مانند: اِئْتِكُنَّ.
نکته ۵: برخی از افعال همواره فقط به صورت مجهول استفاده می‌شود، مانند: جُنَّ الرَّجُلُ (مرد دیوانه شد). طُلَّ الدَّمُ (خون به هدر رفت)، غُشِيَ عَلَيْهِ (بیهوش شد) و ...^۱

صرف فعل با ضمائر:

ضمیر بر دو نوع است:

۱. **ضمیر بارز:** آن است که آشکار و ظاهر باشد، مثل: (أَنْتَ).
۲. **ضمیر مستتر:** آن است که پنهان و مقدر باشد، مانند: أَنْتَ در فعل (إِنْفَهَمَ).
ضمایر بارز شش ضمیرند که عبارتند از:
(تاء) مضموم برای متکلم مذکر مؤنث، مانند: ضَرَبْتُ.
(تاء) مفتوح برای مخاطب مذکر، مانند: ضَرَبْتَ.
(تاء) مکسور برای مخاطب مؤنث در ماضی، مانند: ضَرَبْتِ.
(تاء) مضموم ملحق به علائم تشبیه و جمع برای تشبیه مخاطب مذکر و مؤنث و جمع مخاطب مذکر، مانند: ضَرَبْتُهُا، ضَرَبْتُمْ و ملحق به نون مشدد جمع مؤنث می‌باشد مانند: ضَرَبْتُنَّ.



(نا) برای تشبیه و جمع متکلم، مانند: ضَرَبْنَا.
 (الف) برای تشبیه غائب و مخاطب مذکر و مؤنث در مضارع و امر، مانند: يَضْرِبَانِ و اِضْرِبَا.
 (یا) برای مخاطب مؤنث در مضارع و امر، مانند: تَضْرِبِينَ، اِضْرِبِي.
 (واو) برای جمع غائب مذکر در ماضی و مضارع، مانند: ضَرَبُوا، يَضْرِبُونَ و جمع مخاطب مذکر در فعل مضارع و امر، مانند: تَضْرِبُون، اِضْرِبُوا.
 (نون) برای جمع مؤنث غایب در فعل ماضی و مضارع، مانند: ذَهَبْنَ، يَذْهَبْنَ و جمع مؤنث در فعل مضارع و امر، مانند: تَضْرِبْنَ، اِضْرِبْنَ.

ضمیر در موارد زیر مستتر است:

- در فعل ماضی و مضارع، مفرد مذکر غایب و مفرد مؤنث غایب، مانند: الْمَسَافِرُ انْطَلَقَ (هُوَ)، الْمَسَافِرَةُ تَنْطَلِقُ (هِيَ).
 - در فعل مضارع و امر مذکر مخاطب، مانند: تَسْأَلُ، اِسْأَلْ.
 - در فعل مضارع متکلم (وحده و مع الغیر)، مانند: اَضْرِبْ، نَضْرِبْ.
- مواردی که ضمیر جوازا مستتر است:
- در صورتی که اسم ظاهر بتواند جایگزین ضمیر شود و آن در فعل غایب مذکر و مؤنث و صفات حقیقی و صفات موهول «قابل تأویل» است.
 - صفت حقیقی، مانند: ضَارِبٌ، مَضْرُوبٌ.
 - صفت قابل تأویل، مانند: الشَّاهِدُ الْعَدْلُ که هر چند (عدل) مصدر است، اما در تأویل، صفت (الْعَادِلُ) محسوب می‌شود.
 - مواردی که ضمیر وجوباً مستتر است:

۱. در هر موردی که اسم ظاهر و ضمیر منفصل نتواند جایگزین آن ضمیر گردد و آن در متکلم، خواه وحده و خواه مع الغیر و نیز مفرد مذکر مخاطب است چه فعل و چه اسم فعل، مانند: صَبَّ (أَشْكُتْ): أَنْتَ (ضمیر مستتر وجوباً).
 ۲. یا اینکه لفظی بدل از فعل باشد، مانند: ضَرَبْتُ الْجَانِّيَّ. هر چند ضَرَبْتُ (مفعول مطلق) است، ولی بدل از فعل (ضَرَبْتُ) است: ضَرَبْتُ ضَرَبْتُ الْجَانِّيَّ.
 ۳. در افعال استثناء و صیغه تعجب (أَفْعَلْ)، اسم تفضیل (أَفْعَلْ) و خبر افعال مقاربه بجز خبر عسلی، مانند: يَكَادُ زَيْدٌ يَذْهَبُ.
- نکته ۱: فعل هنگام صرف شدن با ضمایر نصب و جر تغییر نمی‌کند؛ مانند: ضَرَبْتُ، ضَرَبْتُهُما و ... (ضمایر نصب) و ضمایر منفصل منصوبی، مانند: اِيَّاكَ اَضْرِبْ و ضمایر جر: مَرَزْتُ بِهِ، مَرَزْتُ بِهِمَا ...
- نکته ۲: بین فعل متعدی یا اسم فعل و ضمیر متکلم، نونی می‌آید که به آن (نون وقایه) می‌گویند. این نون در افعال پنج‌گانه مرفوع (يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، يَفْعَلُونَ، تَفْعَلُونَ) جایز است، مانند: يَضْرِبَانِي.
- در افعال منصوب و مجزوم و غیر از آنها از افعال متصرف، لازم است مانند: لَمْ يَضْرِبَانِي.
 - در افعال جامد مانند (مَأْعُوْجِيْنَ و مَاعِدَانِي و عَسَانِي) واجب است.
 - در حروفی چون (اِنَّ، لَكِنْ، لَيْتَ و لَعَلَّ) جایز و در دو حرف (مَنْ و عَنْ) لازم است.
 - کلمه (لَدُنْ) اگر با ضمیر متکلم بیاید غالباً به همراه نون وقایه عنوان می‌شود، لَدُنِّي.
 - فعل (لَيْسَ) با نون وقایه بسیار استعمال می‌شود و بدون آن کمتر کاربرد دارد: لَيْسَنِي - لَيْسِي.

ادغام:

تعریف: عبارت است از داخل کردن حروفی در حرف دیگر که همانند آن حرف اول باشد به شرطی که حرف اول ساکن و حرف دوم متحرک باشد.

- در موارد زیر ادغام نمودن و عدم ادغام جایز است:

۱. فعل مضارع مفرد مجزوم، مانند: لَمْ يَمْدُ، لَمْ يَمْدُ.
۲. امر مفرد، مانند: اَمْدُ، اَمْدُ.

۳. در فعلی که عین‌الفعل و لام‌الفعل آن دو حرف (یاء) باشد و حرکت (یاء) دوم لازم باشد، مانند: (حَیَّ) که جایز است بگوییم (حَیَّ) اما اگر حرکت یاء دوم عارضی و به سبب اعراب باشد در این صورت ادغام، ممتنع است، مانند: لَنْ یُحَیَّی. نکته ۱: اگر در فعل مفرد مضارع مجزوم و امر مفرد، ادغام صورت گیرد و عین‌الفعل آن مضموم باشد حرف آخر فعل با سه حرکت (ـِ) می‌آید، مانند: لَمْ یَمُدُّ، لَمْ یَمُدُّ، لَمْ یَمُدُّ. و اگر عین‌الفعل آن مضموم نباشد حرف آخر فعل، مفتوح یا مکسور می‌شود، مانند: لَمْ یَظَلَّ، لَمْ یَظَلَّ. - مواردی که ادغام ممتنع است:

۱. هرگاه اسم، سه حرفی بوده و عین‌الفعلش متحرک باشد، مانند: طَلَّلَ.
 ۲. هرگاه فعل مضاعف به ضمیر مرفوع صحیح متصل گردد، مانند: مَدَدْتُ بِنَابِرَیْنِ ادغام در صیغه‌های (۶-۱۴) فعل ماضی و در جمع‌های مؤنث زمان‌های دیگر ممتنع خواهد بود.
 ۳. در فعل تعجبی که به لفظ امر است، مانند: اَعْرِزْ یَزِیدَ.
 ۴. وقتی که دو حرف مجانس، مجاور هم بوده و در اولی ادغام صورت گرفته شود، مانند: مُهَلِّلَ.
 ۵. هرگاه بر اصل ثلاثی مجرد، حرفی اضافه شود تا به صورت رباعی درآید چه در فعل (جَلَبَبَ) و چه در اسم (قُرْدُد) باشد.
- شرط ادغام:

۱. آن که حرف مجانس دوم به واسطه اتصال به ضمیر، ساکن نباشد.
۲. آن که میان دو حرف مجانس، حرف دیگری فاصله نشده باشد، بنابراین در مضاعف رباعی، مانند: (زَلَزَلَ، وَشَوَسَ) به هیچ‌وجه ادغام صورت نمی‌گیرد.

اعلال:

تعریف: تغییری است که بر حرف علة (واو، یا و الفی که منقلب از یا و واو باشد) در کلمه رخ می‌دهد تا آن کلمه زیباتر و در نتیجه تلفظش آسان‌تر گردد.

به طور کلی اعلال بر سه قسمت است:

۱. اعلال به حذف: (اسقاط حرف علة)؛
۲. اعلال به قلب؛
۳. اعلال به اسکان.

۱. اعلال به حذف

مواردی که حرف علة حذف می‌شود:

۱. هرگاه بعد از نقل حرکت حرف علة، دو حرف ساکن در کنار هم قرار گیرد به دلیل التقای ساکنین، حرف علة حذف می‌شود، مانند: اَفْوَمَ ← چون ابتدا با حرکت شروع شده، نیازی به همزه نیست.
- نیز در جمع مؤنث یَقُولُ، یَبِيعُ و یَخَافُ، حرف علة به دلیل التقای ساکنین حذف می‌شود، مانند: یَقُولُنَّ، یَبِيعُنَّ و تَخَفُنَّ ← یَقُولُنَّ، یَبِيعُنَّ، تَخَفُنَّ.
۲. از آخر اولین صیغه امر حاضر در افعال معتل اللام، حرف علة حذف می‌شود و حرکت ماقبل آن باقی می‌ماند و کلمه به همان حرکت ماقبل حرف علة تلفظ می‌شود، مانند: اُدْعُ، اِزْمِ، اِخْشِ ← اُدْعُو، اِزْمِی، اِخْشِی.
۳. در افعال معتل اللام از آخر صیغه‌های چهارگانه مضارع مجزوم حرف علة حذف می‌شود، مانند: لَمْ یَدْعُ، لَمْ تَزَمْ، لَمْ اُخْشِ، لَمْ تَزَضْ ← لَمْ یَدْعُو، لَمْ تَزَمِی، لَمْ اُخْشِی و لَمْ تَزَضِی.
۴. هرگاه فعل معتل اللام به واو جمع یا به یاء ضمیر مفرد مخاطب مؤنث متصل شود به دلیل التقای ساکنین، حرف علة حذف می‌شود، مانند: یَدْعُون، یَزْمُون، تَدْعِیْن و تَزَمِیْن ← یَدْعُوْنَ، یَزْمِیْن، تَدْعُوْن، تَزَمِیْن.



۵. هرگاه فعل ماضی معتل اللام بر وزن (فَعَلَ) از مفرد مؤنث غایب و تثنیة مؤنث غایب، حرف علة حذف می‌شود، مانند: دَعَتْ، دَعَا، رَمَتْ، رَمَا ← دَعَوْتُ، دَعَوْنَا، رَمَيْتُ، رَمَيْتُمَا.
۶. در مصدر باب‌های افعال و استفعال، حرف علة را حذف می‌کنند و در آخر مصدر (تا) می‌افزایند، مانند: إِفَامَةُ، إِسْتِقَامَةُ ← إِقْرَام، إِسْتِقْرَام.
۷. هرگاه اسم منقوص دارای تنوین رفع یا جر باشد به دلیل التقای ساکنین، حرف علة حذف می‌شود، مانند: هُوَ رَاضٍ بِقَضَاءِ قَاضِي عَادِلٍ ← هُوَ رَاضٍ بِقَضَاءِ قَاضِي عَادِلٍ.
۸. در اسم مفعول از ثلاثی مجرد اجوف، واو زاید را حذف می‌کنند، مانند: مُصُون ← مَصُونٌ.
۹. هرگاه مضارع مثال واوی، مکسورالعین یا با داشتن حرف حلق، مفتوح‌العین باشند، واو از مضارع و امر آن حذف می‌شود، مانند: يَعِدُ، عِدْ ← يُوْعِدُ، اُوْعِدْ.
۱۰. هرگاه مصدر فعل مورد نهم بر وزن (فَعَلَ) باشد واو حذف می‌شود و در آخر آن تا اضافه می‌شود، مانند: عِدَّةٌ، هِبَةٌ، صِبَّةٌ ← وِعْدٌ، وِهْبٌ، وِصْفٌ. و گاه در این‌گونه مصادر بعد از حذف واو، عین‌الفعل مفتوح می‌شود، مانند: صَبَعَةٌ، سَعَةٌ که هم به کسر اول و هم به فتح اول استعمال می‌شود.

۲. اعلال به قلب:

- اعلال به قلب آن است که حرف علة را به حرف دیگری تبدیل کنیم.
- اعلال به قلب در موارد زیر اتفاق می‌افتد:
- الف به واو قلب می‌شود وقتی که بعد از ضمه قرار گیرد، مانند: قُوِيْلَ ← قُأِيْلَ.
 - الف به یا قلب می‌شود هرگاه بعد از کسره واقع شود، مانند: مَصَابِيح ← مَصَابِيح.
 - واو به یا قلب می‌شود هرگاه بعد از کسره عنوان شود، مانند: مِيزَان ← مِوزَان.
 - واو به یا قلب می‌شود هرگاه بعد از کسره و در آخر کلمه عنوان شود، مانند: رَضِيِي ← رَضُو.
 - واو به یا قلب می‌شود هرگاه واو و یا در یک کلمه یا آنچه که در حکم یک کلمه است جمع گردد و اولین حرف از آن دو، اصلی و ساکن باشد، مانند: سَيِّد ← سَيُّوْد.
 - زمانی که واو لام‌الفعل و حرف چهارم یا بالاتر کلمه بوده و بعد از فتحه قرار گیرد، مانند: مُعْطِيَان ← مُعْطَوَان.
 - اگر واو لام‌الفعل و برای صفتی که بر وزن (فَعْلِي) است قرار گرفته باشد، مانند: (الدُّنْيَا وِ الْعُلْيَا) ← (الدُّنْيَا، الْعُلْيَا) و بسیار اندک است که واو به صورت اصلی خویش باقی بماند، مانند: الْقُصُورُ، الْخُلُورُ.
 - هرگاه واو در آخر اسم معرب بوده و قبل از آن ضمه باشد که بعد از قلب واو به یا، ضمه به کسره تبدیل می‌شود. این عمل در دو مصدر (تَفَعَّلَ وِ تَفَاعَلَ) از فعل معتل اللام (ناقص) قیاسی محسوب می‌شود، مانند: التَّرَجُّي ← التَّرَجُّو.
 - این قاعده در مورد جمع اسماء جامد هرگاه بر وزن (أَفْعُلْ) و مختوم به واو باشد، جاری است، مانند: الْأَذْلَى جمع ذَلُو ← الْأَذْلُو.
 - اگر واو بین کسره و الف در مصدر ثلاثی باشد به یا قلب می‌شود، مانند: صِيَام ← صِيَوَام.
- این قاعده در مورد جمع اسمایی که عین‌الفعل آنها در مفرد ساکن باشد، جریان دارد، مانند: دِيَار ← دِيَوَار.
- نکته: واو در این کلمات به حالت خویش باقی می‌ماند: حَيَوَان، سَوَار، طَوَال (جمع طویل) و قِيَام.
- یا در چند مورد به واو قلب می‌شود:
- هرگاه بعد از ضمه عنوان شود و ساکن باشد، مانند: يُوقِنَ ← يُيُوقِنَ.
 - هرگاه یا لام‌الفعل کلمه و برای موصوفی که بر وزن فَعْلِي است واقع شود، مانند: قَتَوِي ← قَتِيَا.
- نکته ۱: کلمات (رِيَا، طَغِيَا، سَغِيَا) از مورد (۲) محسوب می‌شود که یا بر اصل خود باقی مانده است.
- نکته ۲: دو وزن (فُعَال، فُعَال) هرگاه جمع فاعل از اجوف یایی باشند یا بر حالت خود باقی می‌ماند هر چند بعد از ضمه قرار گرفته باشد، يَبِيعُ، سُبَاح.

– یا و واو قلب به الف می‌شود:

- زمانی که هر دو متحرک بوده و ماقبل آن مفتوح باشد، مانند: قَامَ ← قَوْمَ، بَاعَ ← بَيْعَ.
- واو و یا بعد از الف اسم فاعل به همزه قلب می‌شود، مانند: قَاتِل و بَائِع که در اصل قَاتِل و بَائِع بوده است و همچنین در جمع بر وزن فَعَالِل حرف مدّی که در مفرد در مرتبه سوم است به همزه تبدیل می‌شود، مانند: غَرَائِیس، فَرَائِد، رسائل که جمع عروس، فریده و رساله است.
- هرگاه الف بین دو حرف علة قرار گیرد واو و یا در جمع به همزه تبدیل می‌شود، مانند: أَوَّال ← أَوَّالِ (جمع أَوَّل) / یَنَایِف ← یَنَایِف (جمع نَیْف) است.
- نکته ۱: واو و یا در کلماتی مانند (مَفَاوِز، مَعَايِش، جَدَاوِل، عَشَائِر و عَصَافِر و قَنَادِل) به همزه تبدیل نمی‌شود.
- واو و یا هرگاه بعد از الف زائدی که در آخر کلمه باشد، به همزه تبدیل می‌شود، مانند: رِضَاء (رِضَاؤ) / بَقَاء (بَقَائُ).
- واو و یا به تا قلب می‌شود:
- هرگاه واو و یا فاء الفعل وزن (اِفْتَعَلَ) باشند به تا تبدیل می‌شود و در تا (اِفْتَعَلَ) ادغام می‌گردند، مانند: اِتَّفَقَ (اِتَّفَقُوا).

۳. اعلال به اسکان:

- اعلال به اسکان، ساکن کردن حرف علة متحرک است.
- اعلال به اسکان در دو مورد واقع می‌شود:
- ۱. زمانی که واو و یاء متحرک بعد از حرف ساکن واقع شود، در این صورت حرکت حرف علة به حرف ماقبل نقل می‌شود، مانند: یَقُولُ ← یَقُولُ و هرگاه حرف علة مفتوح باشد حرکت آن به ماقبل نقل می‌شود و در این صورت واو و یا پس از نقل حرکت به الف تبدیل می‌شود، مانند: یَخَافُ (یَخَوْفُ).
- ۲. در کلماتی مانند (یَدْعُو، یُرْمِي) در حالت رفع، ضمه از حرف آخر حذف می‌شود و همچنین در کلماتی مانند (القاضي) ضمه و کسره را برمی‌دارند.
- مواردی که اعلال ممتنع است:
- ۱. عین الفعل لفیف مقرون، مانند: قَوَى، یَحْيَى.
- ۲. عین الفعل کلماتی که بر رنگ و عیب دلالت کنند، مانند: عَوَرَ، حَوَلَ.
- ۳. عین الفعل اسم آلت، مانند: يَقْوَدُ.
- ۴. عین الفعل جمع مکسر، مانند: اُدْوَار (جمع دار).
- ۵. عین الفعل مصدر باب تفعیل، مانند: تَقْوِيم.
- ۶. عین الفعل أفعَل تفضیل و افعَل وصفی، مانند: اُفْهِن، اُفْیَض.
- ۷. عین الفعل صیغه تعجب، مانند: مَا أَقْوَمَ زَيْدًا.
- ۸. عین الفعل وزن (فَعْلان)، مانند: جَوْلَان، هَبْجَان.
- ۹. عین الفعل کلمه‌ای که بعد از عین الفعل آن، حرف مدّ قرار گرفته است، مانند: جَوَاد، طَوِيل.
- ۱۰. حرف علة مشدّد، مانند: صُبِّرَ.

اعلال همزه:

- مراد از اعلال همزه، تغییراتی است که بر همزه وارد می‌شود، مهم‌ترین موارد اعلال همزه عبارتند از:
- ۱. هرگاه همزه ساکن بعد از همزه متحرک واقع شود به حرف مدّ قلب می‌شود، مانند: اُتَى، اُتِیَ، اُتِیَ ← اُتِیَ، اُتِیَ، اُتِیَ، اُتِیَ.
- ۲. همزه متحرک بعد از همزه مفتوح یا همزه مضموم به واو بدل می‌شود، مانند: اُوَادِم جمع آدم و اُوَیْدِم مصغر آدم.



۳. در امر حاضر از «أَكَلَ و أَخَذَ» همزه اصلی و زاید هر دو وجوباً حذف می‌شوند. أَخَذَ ← خُذْ / أَوَكَلَ ← كُلْ جایز است از امر حاضر فعل (أَمَرَ) هر دو همزه حذف شود (مُرْ) یا همزه دوم به واو قلب شود، (أَوْمُرْ).
۴. در مضارع فعل رأی، همزه برای تخفیف وجوباً حذف می‌شود و به جای یَرَأِی، یَرِی گفته می‌شود، نیز در باب افعال، همزه آن حذف می‌گردد بنابراین أَرِی، یَرِی در اصل أَرَأِی یُرِی بوده است و مصدر باب افعال آن (ارائة) می‌باشد.
۵. در امر حاضر از فعل (سَأَلَ) تخفیف همزه نیز جایز است بنابراین إِسْأَلْ و سَلْ هر دو جایز است.
۶. هرگاه همزه بعد از واو و یاء زاید قرار گیرد، بهتر آن است که به واو و یا قلب شود، مانند: وَضُوْ، نَبِی و رَضِیَّة ← وَضُوْ، نَبِی و رَضِیَّة.

نوشتن همزه:

- زمانی که همزه در آغاز و ابتدای کلمه قرار گیرد پیوسته به صورت الف نوشته می‌شود، مانند: إِصْبَحْ (انگشت) / اُنْمَلْ (انگشتان).
- هرگاه همزه در میان کلمه عنوان شود و ساکن باشد موافق حرکت ماقبلش نوشته می‌شود، مانند: لُؤْمٌ، ذُنُوبٌ، رَأْسٌ.
- هرگاه همزه در اثنای کلمه قرار گیرد و متحرک باشد و ماقبل آن نیز متحرک باشد به صورت حرف موافق با حرکت خودش نوشته می‌شود، مانند: سَأَلَ، سَمِیْمٌ، لُؤْمٌ.
- و اگر همزه مفتوح و بعد از ضمه یا کسره قرار گرفته یا پس از آن الفی آمده باشد در این مورد به صورت حرف موافق با حرکت قبل از خود نوشته می‌شود، مانند: مَأَبٌ، مُؤَنٌ، فِئَةٍ.
- و اگر بعد از همزه، حرف مدی (غیر از الف) باشد همزه به صورت حرف موافق با حرکت خویش نوشته می‌شود، مانند: رُؤُوفٌ، لَئِیْمٌ.
- و هرگاه همزه در اثنای کلمه عنوان گردیده و متحرک باشد، اما ماقبل آن ساکن باشد به صورت حرف موافق با حرکت خود نوشته می‌شود، مانند: یَسْأَلُ، یَلُؤْمُ.
- همزه (مسئله) و (مسئول) گاهی به صورت (یا) نوشته می‌شود، اما بهتر است که به صورت (مسألة) و (مسؤول) نوشته شود.
- هرگاه همزه بین الف و یا قرار گیرد در این صورت جایز است قبل از یاء ضمیر هم به صورت همزه و هم به صورت یا نوشته شود، مانند: الزَّوْی، الزَّوْی.
- اگر همزه بین الف و ضمیری غیر از ضمیر یا قرار گرفته و مکسور یا مضموم باشد به صورت حرف موافق با حرکت خویش نوشته می‌شود و اگر مفتوح باشد به صورت همزه بدون تکیه‌گاه و کرسی نوشته می‌شود، مانند: بَقَاؤُهُ، بَقَائِهِ، بَقَاءُهُ.
- هرگاه همزه بین دو الف قرار گیرد به صورت همزه (ء) می‌آید، مانند: قَرَأَاتٌ.
- هرگاه همزه در آخر کلمه قرار گیرد و ماقبل آن ساکن باشد به صورت علامت قطع (ء) نوشته می‌شود، مانند: جُزْءٌ، ضَوْءٌ.
- و اگر قبل از همزه ساکن نباشد به صورت حرف موافق با حرکت قبل از خود نوشته می‌شود، مانند: قَرَأَ، جَرَوُ.
- هرگاه همزه در آخر کلمه بوده و تاء تأنیث به آن ملحق شود در صورتی که ماقبل همزه، حرف صحیح و ساکن باشد به صورت (الف) نوشته می‌شود، مانند: نَشَأَةٌ.
- اگر ماقبل همزه متحرک باشد همزه به صورت حرف موافق با حرکت ماقبل خود نوشته می‌شود، مانند: فِئَةٍ، لُؤْلُؤَةٍ.
- اگر ماقبل همزه، معتل باشد بعد از حرف (یا) به صورت یاء و بعد از الف و واو به صورت همزه (ء) نوشته می‌شود، مانند: حَظِیَّةٌ، قَرَاءَةٌ، مَرْوَةٌ.
- حکم مذکور در مورد الف تأنیث نیز جریان دارد، مانند: مَلَأَی (پر)، سَوَّی (بدی)

همزه وصل و قطع:

- همزه وصل: عبارت از همزه‌ای است که در ابتدای کلام تلفظ می‌شود، اما در اثنای کلام ساقط می‌شود، مانند: اُجْلِسْ یا رَجُلٌ / یا رَجُلُ الْجِلْسِ.

۱. برای آشنایی با صرف افعال: ر. ک: مبادئ العربية، صرف، ج ۴، صص ۱۰۳-۱۲۲.



در باب تفعل، قلب همزه به واو صحیح است: تَسْوَلُ، يَتَسَوَّلُ، تَسْوَلُ، تَسْوَلُ.

۲. ماده (رُؤْيَة: دیدن) که ثلاثی مجردش این چنین است:

رَأَى، يَرَى، إِرَى، اما همزه عین‌الفعل را از صیغه مضارع و امر حذف کرده و حرکتش را به فاء‌الفعل نقل داده و می‌گویند: يَرَى، رَ.

صرف فعل مجهول:

صرف فعل مجهول مانند صرف فعل معلوم است با این تفاوت که در مضارع معتل‌الفا مثال، فاء‌الفعل پیوسته ثابت می‌ماند و حذف نمی‌شود، مانند: يُوعَدُ، يُؤْفَى.

- در ماضی اجوف سه حرفی و پنج حرفی، کسره عین‌الفعل به ماقبل منتقل می‌شود و واو به یا تبدیل شده، همزه وصلی که قبل از آن قرار گرفته بود، به صورت مکسور عنوان می‌شود، مانند: قُولَ ← قِيلَ^۱.

تأکید:

زمانی فعل تأکید می‌گردد که نون تأکید ثقیله (نْ) یا خفیفه (نَ) به آن متصل شود.

نکته ۱: نون تأکید به فعل ماضی ملحق نمی‌شود و بر فعل امر بدون شرط متصل می‌شود و بر مضارع به شرطی که فعل به معنای مستقبل باشد ملحق می‌شود.

- فعل مضارع در هفت موضع برای استقبال آورده می‌شود و تأکید فعل مضارع جایز است.

۱. استفهام، مانند: هَلْ تَذْهَبِينَ؟

۲. ترجی (امیدوار بودن)، مانند: لَعَلَّكَ تَرْفَقَنِي.

۳. عرض (درخواست توأم با ملایمت)، مانند: أَلَا تَجُودُنَّ بُمُقَابَلَتِكَ.

۴. تحضیض (درخواست و طلب توأم با خشونت و تندی)، مانند: هَلَا تَجْهَدَنَّ.

۵. نهی، مانند: لَا تَتَكَاكَلَنَّ.

۶. قسم، مانند: وَأُيَيْكَ لَأَحْفَظَنَّ عَهْدَكَ.

۷. تمنی، مانند: لِيَتَكَ تَفُوزَنَّ بِأَمَانِيكَ.

نکته ۱: اگر فعل مضارع در جواب قسم بیاید و مثبت و متصل به لام باشد، الحاق نون تأکید به فعل، واجب و لازم است، مانند: (وَاللَّهِ لَأُزَوِّجَنَّكَ).

نکته ۲: اگر فعل مضارع منفی یا منفصل از لام تأکید باشد، عنوان ساختن نون تأکید در چنین حالتی به فعل مضارع، ممنوع شناخته شده است، مانند: (وَأُيَيْكَ لَا يَفْلَحُ الْكَذُوبُ).

صرف فعل با نون تأکید:

- در افعال مفرد (فعلی که علامت تشنیه، جمع، یاء مخاطبه نداشته باشد) ماقبل نون تأکید، مفتوح می‌شود، مانند: هَلْ يَنْصُرُنَّ، هَلْ تَنْصُرُنَّ، هَلْ أَنْصُرُنَّ.

- در مفرد مخاطبه، ماقبل نون، مکسور می‌شود، مانند: هَلْ تَنْصُرُنَّ.

- نون تأکید ثقیله مفتوح است مگر در تشنیه و جمع مؤنث، مانند: يَنْصُرَانَّ، يَنْصُرُنَّ.

- در جمع‌های مذکر، ماقبل نون، مضموم می‌شود، مانند: يَنْصُرُونَّ، تَنْصُرُونَّ.

- نون‌های مثنی، جمع و مفرد مخاطبه در صورتی که قبل از آمدن به توسط عامل دیگری حذف نشده باشند پس از آمدن نون تأکید حذف می‌شوند، مانند: هَلْ يَنْصُرَانَّ، هَلْ تَنْصُرَانَّ، هَلْ يَنْصُرُونَّ.

۱. برای آشنایی بیشتر با صرف فعل‌های مجهول: ر. ک: همان، صص ۱۲۴-۱۲۸.

- در جمع مؤنث بین نون تأکید و نون جمع، الفی فاصله می‌شود، مانند: یَضْرِبْنَ. نون ثقیله به تمام صیغه‌ها ملحق می‌شود، اما نون خفیفه در آخر تشبیه، جمع مؤنث در نمی‌آید بنابراین فقط به هشت صیغه ملحق می‌شود. هر یک از خفیفه و ثقیله در فعل‌های مزید و مجرد می‌آید و اختصاص به هیچ‌کدام ندارد.^۱

تعریف اسم و انواع آن:

اسم کلمه‌ای است که ذاتاً بر معنایی دلالت کند بدون آنکه به یکی از سه زمان (گذشته، حال و آینده) مقرون باشد، مانند: زَيْدٌ، کِتَابٌ، عِلْمٌ. اسم به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. متصرف: اسمی که تشبیه، جمع، مصغر و منسوب می‌شود، مانند: مَدِينَةٌ که مَدِينَتَانِ، مُدُنٌ و مَدَائِنٌ گفته می‌شود.
۲. غیرمتصرف: به اسمی گفته می‌شود که پیوسته به یک صورت باقی می‌ماند، مانند: مَنْ که با مذکر و مؤنث و همچنین تشبیه و جمع به یک صورت استفاده می‌شود، مانند: مِنَ الرَّجُلِ الْآتِي. اسم متصرف بر دو نوع است:

۱. جامد: اسمی که از اصل فعل گرفته نشده باشد، مانند: رَجُلٌ.
۲. مشتق: اسمی که از اصل فعل گرفته شده باشد، مانند: نَاطِرٌ، مَرِيضٌ.

- هشت اسم مشتق وجود دارد: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، افعَل تفضیل، صیغه‌های مبالغه، اسم مکان، اسم زمان، اسم آلت.

مصدر و انواع آن:

- مصدر: عبارت از اسمی است که بر حالت یا کاری بدون زمان دلالت کند، مانند: حُسْنٌ، تَسْلِيمٌ. مصدر بر سه نوع است:

۱. مصدر مجرد: بر دو نوع است: مصدر ثلاثی، مانند: فَضَّلَ و مصدر رباعی، مانند: زَلَّزَلَهُ.
۲. مصدر مزید؛
۳. مصدر میمی.

- مصادر ثلاثی مجرد دارای ضوابطی است:

۱. هرگاه مصدر بر حرفه‌ای دلالت کند بر وزن (فِعَالَةٌ) می‌آید، مانند: زِرَاعَةٌ.
۲. هرگاه مصدر بر حرکت و اضطراب دلالت کند بر وزن (فَعْلَان) می‌آید، مانند: خَفَقَان.
۳. اگر مصدر بر صوت دلالت کند بر وزن فُعَال یا فَعِيل می‌آید، مانند: طَنِين، صَهِيل.
۴. اگر مصدر بر رنگ دلالت کند بر وزن فُعْلَةٌ می‌آید، مانند: حُمْرَةٌ (سرخ شدن).
۵. اگر مصدر بر گریختن دلالت کند بر وزن فِعَال می‌آید، مانند: إِهَا (امتناع کردن).
۶. اگر مصدر بر درد دلالت کند بر وزن فُعَال می‌آید، مانند: زُكَام.
۷. اگر مصدر بر حرکت دلالت کند بر وزن فَعِيل می‌آید، مانند: رَحِيل.
۸. مصدر وزن (فَعِل) لازم بر وزن (فَعَلَ) است، مانند: قَرَح، شَادَى.
۹. مصدر وزن (فَعَلَ) لازم بر وزن (فُعُول) است، مانند: قُعُود.
۱۰. مصدرهای اوزان (فَعَلَ و فَعِل) متعدی بر وزن (فَعَلَ) است، مانند: كَسَب.

۱. برای آشنایی با صرف فعل: ر. ک همان، ص ۱۳۳.



- مصدر رباعی مجرد دارای دو وزن (فَعْلَلَه و فَعْلَال) است، مانند: وَسَوَّسَ، وَسَوَّسَهُ وَسَوَّاسًا.
- مصدر میمی: عبارت از مصدری است که از نظر معنی با مصدر غیر میمی اختلافی ندارد و به وسیله افزودن میم در اول هر فعلی بنا می‌شود.
- مصدر میمی در ثلاثی مجرد بر چند وزن است:
۱. مَفْعِلٌ، مانند: مَضْرَبٌ، مَسْجِدٌ، مَبْرُزٌ.
 ۲. مَفْعِلٌ، مانند: مَوْضِعٌ، مَوْزِدٌ، مَحْبِضٌ.
 ۳. مَفْعُلٌ، مانند: مَكْرُمٌ، مَهْلِكٌ.
- گاه بر آخر این مصدر تا ملحق می‌شود، مانند: مَرْحَمَةٌ، مَحْمَدَةٌ.
- مصدر میمی در غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آن باب بنا می‌شود، مانند: مُسْتَرْحِمٌ، مُخْرَجٌ، مُعْتَمِدٌ.
- مصدر وصفی: چنین مصدری یا بر وزن اسم فاعل مؤنث یا اسم مفعول است، مانند: عَاقِبَةٌ، عَاقِبَةُ که به معنای عَقُو، عَقِب است و مثل مَيَسُورٌ که به معنی یُسْر، عُسر است.
- به این نوع مصدر، مصدر وصفی می‌گویند؛ زیرا اسم فاعل و مفعول را در اصطلاح وصف می‌گویند.
- مصدر جعلی:** در کلام عرب اصل برخی از صیغه‌ها غیر از مصدر است، یعنی یا جمله یا مفردی است که بر ذات دلالت می‌کند یا چند فعل است که یک فعل از آنها گرفته شده، صیغه‌های این‌گونه افعال را، (منحوت)، یعنی تراشیده شده یا (جعلی) نامند، مانند:
- بَسْمَلٌ، يُسْمَلُ، بِسْمَلَةٌ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گفتن). این صیغه از این جمله گرفته شده است.
- مصدر تأکیدی: هر مصدری است که برای تأکید فعل عنوان می‌کنند، مانند: سَلِّمُوا تَسْلِيمًا.
- اسم مره و نوع:
- اسم مره (عددی): بر مصدری اطلاق می‌شود که بر وقوع فعل برای یک مرتبه دلالت کند، مانند: ضَرْبَتُهُ ضَرْبَةً (او را یک بار زد).
- اسم نوع: بر مصدری اطلاق می‌شود که بر شکل فعل و نوع آن دلالت کند، مانند: وَكَبَ عَلَيْهِ وَتَبَةُ الْأَسَدِ (جست بر او مثل جستن شیر).
- نکته ۱: مصدر مره از فعل ثلاثی بر وزن (فَعْلَلَه) و مصدر نوعی بر وزن (فَعْلَلَه) ساخته می‌شود.
- نکته ۲: اگر فعل غیر ثلاثی باشد اسم مره و اسم نوع آن بر وزن مصدر فعل آنها ساخته می‌شود به شرطی که مصدر به تاء تأنیث ختم شود، مانند: إِنْطَلَقْتُ إِنْطِلَاقَةً (آزاد کردم یک بار).
- نکته ۳: اگر مصدر اصلی فعل به این وزن (فَعْلَلَه) آمده باشد مصدر را با وصف (واحدة) عنوان می‌کنند، مانند: رَحْمَتُهُ رَحْمَةً وَاحِدَةً.
- نکته ۴: بعضی اوقات، وصف برای توضیح آورده می‌شود؛ زیرا خود وزن مذکور (فَعْلَلَه) برای تفهیم وحدت کافی است، مانند: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً.
- نکته ۵: گاهی همین مصدر با وصف آورده می‌شود، مانند: فَمَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً.
- نکته ۶: اگر مصدر غیر ثلاثی مجرد دارای تا باشد مصدر مذکر را به همراه وصف عنوان می‌کنند، مانند: أَقَمْتُ إِقَامَةً وَاحِدَةً.
- نکته ۷: اگر بخواهند بیان کنند که فعل دو بار انجام گرفته مصدر به صورت تشبیه عنوان می‌شود، مانند: ضَرْبَتُهُ ضَرْبَتَيْنِ (دو بار او را زد).
- نکته ۸: اگر بخواهند بیان کنند که فعل چند بار تحقق گرفته مصدر را با الف و تا جمع می‌بندند، مانند: رَحْمَتُهُ رَحِمَاتٍ.
- نکته ۹: اگر بخواهند دفعات را به طور معین بیان کنند قبل از مصدر، اسم عدد را مطرح می‌کنند، مانند: ضَرْبَتُهُ ثَلَاثٍ ضَرْبَاتٍ.
- اسم نوع که شکل فعل را بیان می‌کند و در ثلاثی مجرد بر وزن (فَعْلَلَه) می‌آید به چندین روش استعمال می‌شود:

۱. بدون چیزی می‌آید: جَلَسْتُ جِلْسَةً (نشستم یک نوع نشستنی).
۲. اضافه می‌شود: وَ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (صورت خویش را برای دین استوار ساز در حالی که به حق متوجه باشی، فطرت خدا را بنگر که مردم را بر آن سرشته‌اند).
۳. به کمک صفتی، نوعیتش تعیین شده است: فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (به کمک صفتی، نوعیتش تعیین شده است: فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ).
۴. خود مصدر، مضاف‌الیه واقع می‌شود: زَيْدٌ حَسَنُ الْفِعْلَةِ (زید نوع کارش نیکوست).
۵. در غیر ثلاثی مجرد به همراه صفتی، چگونگی فعل را تعیین می‌کنند: أَكْرَمْتُ زَيْدًا إِكْرَامًا كَامِلًا (زید را اکرام کردم اکرام کاملی).
۶. خود مصدر اضافه می‌شود: رَبِّ أَذْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ.
- ۷- مصدر مضاف‌الیه قرار گیرد: زَيْدٌ كَثِيرُ الْإِحْسَانِ.

اسم فاعل و مفعول:

– اسم فاعل: اسمی است که از فعل گرفته می‌شود و بر کسی یا چیزی که فعل از آن صادر می‌شود دلالت دارد، مانند: کَاتِبٌ، مُعَلِّمٌ.

– طریقه ساخت اسم فاعل:

از فعل ثلاثی مجرد بر وزن (فاعل) می‌آید، مانند: شَاكِرٌ (شکرکننده) و در غیر ثلاثی مجرد بر وزن مضارع معلوم با تبدیل کردن حرف مضارع به میم مضموم و مکسور ساختن ماقبل آخر آن مانند: مُكْرِمٌ (اکرم‌کننده)، مُتَقَدِّمٌ (تقدم‌دارنده).
نکته ۱: هرگاه اسم فاعل از اجوف (معتل‌اللام) ساخته شود، عین‌الفعل آن به همزه تبدیل می‌شود، مانند: قَائِمٌ، بَائِعٌ و اگر از ناقص (معتل‌اللام) ساخته شود لام‌الفعل از اسم فاعل حذف می‌گردد، مانند: غَايِرٌ، رَاضٍ.
اسم مفعول: عبارت از صیغه‌ای است که بر آنچه فعل بر آن واقع شده دلالت می‌کند، مانند: مَكْسُورٌ (شکسته شده)، مُعْظَمٌ (بزرگ داشته شده).

– طریقه ساخت اسم مفعول:

از فعل ثلاثی مجرد بر وزن (مفعول) می‌آید، مانند: مَنْصُورٌ، مَهْزُومٌ.
و از غیر ثلاثی مجرد بر وزن فعل مضارع مجهول با تبدیل حرف مضارع به میم مضموم بنا می‌شود، مانند: مُكْرَمٌ که از فعل مضارع (يُكْرَمُ) گرفته شده است.
نکته ۱: اسم مفعول از فعل متعدی ساخته می‌شود و این فعل یا به خودی خود متعدی است، مانند: مُسْتَخْرَجٌ، یا اینکه به واسطه حرف جر متعدی می‌شود، مانند: مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ.
نکته ۲: هرگاه اسم مفعول از اجوف (معتل‌العین) ساخته شده باشد حرکت عین‌الفعل به ماقبل (فاء‌الفعل) منتقل می‌شود و آنگاه (واو) از آن حذف می‌گردد، مانند: مَصُونٌ و مَقُولٌ که در اصل (مَصُونُونَ) و (مَقُولُونَ) بوده است.
– اگر ضمه قبل از یا باشد به مناسبت یا به کسره تبدیل می‌شود، مانند: مَبِيعٌ و مَدِينٌ که در اصل (مَبِيعُونَ) و (مَدِينُونَ) بوده است.

نکته ۳: اگر اسم مفعول از ناقص‌یایی (معتل‌اللام یایی) باشد واو آن به یا تبدیل می‌شود و آنگاه در یاء دوم ادغام می‌گردد، مانند: مَرْمِيٌّ که در اصل (مَرْمِيٌّ) بوده است.

نکته ۴: اگر اسم مفعول از ناقص‌واوی (معتل‌اللام واوی) باشد در این صورت فقط ادغام صورت می‌گیرد، مانند: مَغْرُورٌ.
اگر مهموز اللام باشد بهتر آن است که همزه به واو تبدیل شود مانند: مَقْرُورٌ.

نکته ۵: دو وزن (فَعُولٌ) و (فَعِيلٌ) بین اسم فاعل و اسم مفعول مشترک است یعنی گاهی به معنای اسم فاعل به کار می‌رود مانند: صَبُورٌ و نَصِيرٌ و زمانی به معنای اسم مفعول است مانند: رَسُولٌ و جَرِيحٌ.

نکته ۶: اسم مفعول به معنای مصدر نیز می‌آید، مثل: مَجْلُودٌ، مَعْقُولٌ، مَنقُولٌ و ... که به معنای (جَلْدٌ، عَقْلٌ، نَقْلٌ) است.

نکته ۷: سه اسم به صیغه اسم مفعول و به معنای اسم فاعل است:



مُحَصَّن (پارسایی نمود) - اَلْفَجَّ (بدون مال و سرمایه شد) - اُسَهَبَّ (سست پا شد).

اعلال اسم فاعل:

- معتل الفا همچون فعل صحیح است و اعلالی در آن تحقق نمی‌یابد، مانند: وَاعِدٌ، وَاِجِلٌّ، یَاسِرٌ.
- در معتل العین، عین‌الفعل در اسم فاعل به همزه قلب می‌شود، مانند: بَائِعٌ از بَيْعٍ، قَائِلٌ از يَقُولُ، خَائِفٌ از يَخَافُ.
- اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرد از مضارع تبعیت می‌کند، یعنی اگر فعل مضارع اعلال شده باشد اسم فاعلش نیز اعلال می‌شود و اگر فعل مضارع اعلال نگیرد اسم فاعل آن نیز اعلال نخواهد شد، مانند: مُخْتَارٌ از يَخْتَارُ، مُنْقَاضٌ از يَنْقُضُ، مُقَاوِمٌ از يَمْقَاوِمُ.
- نکته ۱: برخی از افعال معتل‌العین چه در ثلاثی مجرد و غیر آن اعلال نشده که در اسم فاعل آنها نیز اعلال نشده است، مانند: عَوْرٌ، يَغْوِرُ، عَوْرًا که اسم فاعلش (عَاوِرٌ) است و صَيِّدٌ، يَصِيْدُ، صَيِّدًا که اسم فاعلش (صَايِدٌ) و آيِسٌ، يَأْيِسُ، أَيَّاسًا که اسم فاعلش (آيِسٌ) و اُجْتَوِرَ، يَجْتَوِرُ، اِجْتَوَارًا که اسم فاعل آن (مُجْتَوِرٌ) است.
- در معتل اللّام از ثلاثی مجرد و غیر آن لام‌الفعل در صورتی که اسم فاعل به همراه تنوین باشد حذف می‌گردد و اعلال در صورتی شکل می‌گیرد که آخر کلمه مضموم یا مکسور باشد، اما اگر مفتوح باشد اعلال نمی‌شود، مانند: قَاضٍ که در اصل قَاضِيٌّ بوده است و مُعْطٍ که در اصل مُعْطِيٌّ و مُسْتَحْيٍ که در اصل مُسْتَحْيِيٌّ بوده است.

اعلال در اسم مفعول:

- معتل الفا دارای اعلالی نیست، مانند: مَوْعُوْدٌ، مَرْجُوْلٌ، مَيْسُوْرٌ.
- در معتل‌العین واو مفعولی حذف می‌شود؛ زیرا دو حرف علة با هم جمع شده و موجب سنگینی کلمه می‌شود، بنابراین اسم مفعول از يُمَالُ و يُمَاعٌ، مَقُولٌ و مَبِيْعٌ می‌شود که در اصل مَقُوْلٌ و مَبْيُوْعٌ بوده است.
- معتل اللّام اگر واوی باشد واو مفعولی در واو لام‌الفعل ادغام می‌شود، مانند: مَدْعُوٌّ، مَرْجُوٌّ که در اصل مَدْعُوْوٌ و مَرْجُوْوٌ بوده است.
- در معتل اللّام یایی، واو مفعولی به یا قلب گردیده و در یاء لام‌الفعل ادغام می‌شود، مانند: مَهْدِيٌّ، مَرْيِيٌّ که در اصل مَهْدُوِيٌّ و مَرْمُوِيٌّ بوده است.

صفت مشبّهه:

- صفت مشبّهه عبارت از صفتی است که از فعل لازم مشتق می‌شود و بر ثبوت دلالت می‌کند، مانند: حَسَنٌ (زیبا)، کریم (بزرگوار).
- نکته ۱: اسم فاعل و اسم مفعول بر صفت‌هایی دلالت می‌کنند که ممکن است تغییر کنند، مانند: نَاصِرٌ (یاری کننده)، مَنصُورٌ (یاری شده)، اما در صفت‌های مشبّهه یا اصلاً تغییر حاصل نمی‌شود یا اینکه تغییر آن تدریجی و نامحسوس است.
- نکته ۲: اسم فاعل و اسم مفعول اگر بر صفت ثابت دلالت کند، صفت مشبّهه نامیده می‌شود، مانند: هَوَاءٌ مُعْتَدِلٌ.
- نکته ۳: منظور از ثبوت، وجود داشتن صفت در صاحب آن است به طور مطلق بدون اینکه مقید به زمان باشد و هر چه از فعل ثلاثی و به معنای فاعل باشد، اما بر وزن فاعل نباشد و بر ثبوت دلالت کند، صفت مشبّهه نامیده می‌شود.
- نکته ۴: هر اسم فاعل و مفعولی که از آن معنای حدوثی قصد نشود نیز صفت مشبّهه محسوب می‌شود اگرچه بر وزن فاعل یا مفعول باشد، مانند: طَاهِرُ الْقَلْبِ مُعْتَدِلُ الْقَامَةِ.
- صفت مشبّهه از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم فاعل آن بنا می‌شود، مانند: مُعْتَدِلٌ، مُسْتَقِيمٌ.
- صفت مشبّهه در ثلاثی اگر بر رنگ یا عیب یا زینت دلالت کند به طور قیاسی بر وزن أَفْعَلٌ می‌آید، مانند: اُسُودٌ (سیاه)، اُعْرَجٌ (لنگ).



نکته ۹: اگر افعال تفضیل اضافه نشود و بدون الف و لام یا مضاف به اسم نکره باشد پیوسته به صورت مفرد مذکر آورده می‌شود و اگر افعال تفضیل نکره باشد لازم است که فقط مضاف‌الیه با موصوف خود مطابقت کند.
مانند: أَنْتُمْ أَفْضَلُ مِنْهُمْ یا هُمْ أَفْضَلُ رِجَالٍ.
و اگر به وسیله الف و لام معرفه گردد لازم است با موصوف خود مطابقت کند، مانند: الرِّجَالُ الْأَفْضَلَانِ.

اسم مبالغه و اوزان آن:

اوزان مبالغه صفاتی هستند که به معنای اسم فاعلند و بر زیادتی صفت در موصوف دلالت می‌کنند و جز از ثلاثی ساخته نمی‌شوند.

نکته ۱: در مواردی بسیار اندک اوزان مبالغه از غیر ثلاثی نیز ساخته می‌شود، مانند: مُعْطَاءٌ، مِهْوَانٌ، مِتْلَافٌ، مِخْلَافٌ، مِقْوَادٌ، زَهْوُوقٌ، سَمِیعٌ و ...

مشهورترین اوزان مبالغه عبارتند از:

فَعَّالٌ	ضَرَّابٌ	فُعَّالٌ	كُبَّارٌ
فَعَّالَةٌ	عَلَامَةٌ	فَاعُولٌ	فَارُوقٌ
مِفْعَالٌ	مِقْدَامٌ	فَاعِلَةٌ	رَاوِيَةٌ
فِعْعِيلٌ	صِدِّيقٌ	فَعُولَةٌ	فَرُوقَةٌ
مِفْعِيلٌ	مِغْطِيرٌ	مِفْعَالَةٌ	مِجْدَامَةٌ
فُعْلَةٌ	ضَحَكَةٌ	مَفْعَلٌ	مَخْرَبٌ
فَعِلٌ	حَذِرٌ	فَيَعُولٌ	قُيُومٌ
فَعِيلٌ	رَحِيمٌ	فَعُولٌ	كَذُوبٌ

نکته ۱: حرف تاء که در آخر برخی از صیغه‌های مبالغه عنوان می‌شود مانند: فُعْلَةٌ و فَعَّالَةٌ بر مبالغه دلالت دارد و تاء تأنیث محسوب نمی‌شود و مواردی مانند مِسْكِينَةٌ (مؤنث مسکین) و مِهْنَانَةٌ (مؤنث میقان) اندک است.

اسم مکان و زمان و آلت:

اسم مکان: اسمی که بر محل و مکان وقوع فعل دلالت می‌کند، مانند: مَطْبُخٌ (آشپزخانه)

اسم زمان: اسمی که بر زمان وقوع فعل دلالت می‌کند، مانند: مَغْرِبٌ (زمان غروب)

روش ساخت اسم زمان و مکان در ثلاثی:

اسم زمان و مکان از فعل ثلاثی مجرد در صورتی که معتل الفاً بوده یا مضارع آن مکسورالعین باشد بر وزن (مَفْعَلٌ) می‌آید، مانند: مَوْضِعٌ، مَوْعِدٌ، مَنَزَلٌ.

و در غیر این دو صورت بر وزن (مَفْعَلٌ) می‌آید، مانند: مَشْهَدٌ، مَنَظَرٌ.

نکته ۱: کلماتی مانند: مَطْلُعٌ، مَشْرِقٌ، مَغْرِبٌ، مَسْجِدٌ، مَنَبْتُ، مَوْقِعٌ و ... که از افعال مضوم‌العین در مضارعند، بسیار اندک است.

نکته ۲: اسم مکان از اسم جامد بر وزن (مَفْعَلَةٌ) آورده می‌شود تا بر کثرت چیزی در مکانی دلالت کند، مانند: مَأْسَدَةٌ، مَسْبَعَةٌ و مَكْتَبَةٌ؛ مَأْسَدَةٌ (جایی که در آن مکان بسیار شیر درنده وجود دارد).

نکته ۳: وزن (مَفْعَلَةٌ) قیاسی است، یعنی از هر اسم ثلاثی می‌توان چنین اسم مکانی بنا کرد.

نکته ۴: اگر بخواهیم اسم مکانی از غیر ثلاثی به منظور دلالت بر کثرت چیزی بنا کنیم می‌گوییم: مکانٌ کثیرُ العُصفُور و الصُّفَدَع. (مکانی پر از گنجشک و قورباغه).

نکته ۵: وزن (مَفْعَلَة) برای دلالت نمودن بر آنچه که سبب کثرت چیزی است آورده می‌شود، مانند: الکَسَلُ مَجْلَبَةٌ لِلْفَقْرِ (تنبلی موجب کثرت فقر است).

نکته ۶: گاهی به آخر اسم مکان و زمان تاء تأنیث افزوده می‌شود که سماعی است، مانند: مَقْبَرَةٌ، مَيْسَرَةٌ.

روش ساخت اسم زمان و مکان در غیر ثلاثی:

اسم زمان و مکان در غیر ثلاثی بر وزن اسم مفعول آن ساخته می‌شود، مانند: مُنْصَرَفٌ، مُجْتَمَعٌ، مُسْتَقَرٌّ.

اسم آلت: اسمی است که بر وسیله انجام کار دلالت می‌کند، مانند: مِفْتَاح (کلید)، مِخْبَط (سوزن)؛

اسم آلت بر دو نوع است: مشتق و غیر مشتق.

اسم آلت از فعل ثلاثی مجرد متعدی ساخته می‌شود و سه وزن دارد:

۱. مَفْعَلٌ، مانند: مِيزٌ (سوهان)، مِصْبَعٌ (نیشتر)؛

۲. مَفْعَلَةٌ، مانند: مِكنَسَةٌ (جاروب)، مِرْمَلَةٌ (بند کوچک آهنی)؛

۳. مِفْعَالٌ، مانند: مِفْتَاح (کلید)، مِقْرَضٌ (قیچی).

اسم آلت غیر مشتق بر اوزان مختلفی می‌آید که دارای ضابطه‌ای نیست، مانند: بَجَرَس (زنگ)، سِکِّين (کارد).

نکته ۱: اسم آلت از معتل‌الآم ناقص و لفیف غالباً بر وزن (مَفْعَلَة) می‌آید، مانند: مِطْوَاةٌ، مِشْوَاةٌ، مِصْفَاةٌ.

بنای اسم:

- اسم در اصل یا سه حرفی است، مانند: قَلَمٌ، یا چهار حرفی است، مانند: جَعْفَرٌ، یا پنج حرفی است مانند: سَفَرَجَلٌ.

- بنابراین هر اسمی که دارای کمتر از سه حرف بوده یا اینکه بیشتر از پنج حرف باشد یا حرفی از آن حذف گردیده یا حرفی بر آن اضافه شده است.

نکته ۱: اسمی که حرفی از آن بدون علت حذف شده به دو حرف منتهی می‌شود، مانند: أَبٌ که در اصل (أَبُو) بوده است و

اسم کمتر از دو حرف عنوان نمی‌شود مگر اینکه اسم غیر متمکن^۱ باشد که یا به یک حرف منتهی می‌شود، مانند: تاء ضمیر یا به دو حرف باقی می‌ماند، مانند: مَنْ.

نکته ۲: اسم ثلاثی مجرد دارای ده وزن است که عبارتند از: ^۲شَمْسٌ، قَمَرٌ، رَجُلٌ، كَيْفٌ، قُلٌّ، رُطْبٌ، عُنُقٌ، جَمَلٌ، عَنَبٌ، إِبِلٌ.

نکته ۳: اسم رباعی مجرد دارای شش وزن است که عبارتند از: جَعْفَرٌ، بُرْقَعٌ، فَرْزَمٌ، دِرْهَمٌ، دِمَقْسٌ، جُنْدَبٌ.

نکته ۴: اسم خماسی مجرد دارای چهار بناست که عبارتند از: سَفَرَجَلٌ، جِرْدَجَلٌ، قُدْعَمَلٌ، جَحْمَرِشٌ.

نکته ۵: اوزان مزید در لغت عرب بسیار زیاد است، مانند: شِمَالٌ، إِنْسَانٌ، غَضَنْفَرٌ، سَلْسِيلٌ.

اسم مقصور، ممدود و منقوص:

اسم مقصور: اسمی است که به الف ختم می‌شود، مانند: فَتًی، مُصْطَفًی.

اسم ممدود: اسمی است که به همزه ختم می‌شود به شرطی که ماقبل آن همزه، الف زائدی قرار گرفته باشد، مانند:

سَمَاءٌ، إِعْطَاءٌ.

اسم منقوص: به اسمی گفته می‌شود که به یا ختم شود به شرطی که ماقبل آن مکسور باشد، مانند: ذَاعِي، مُنَادِي.

الف مقصور در بیشتر موارد به صورت یا نوشته می‌شود و در سه مورد باید آن را به صورت الف نوشت.

۱. در اسم سه حرفی به شرط آنکه الف در اصل واو بوده باشد، مانند: عَصَا، رَجُلًا.

۱ اسم غیر متمکن، اسم معرب است که خود به دو قسمت منصرف و غیر منصرف تقسیم می‌شود.

۲. ر. ک: مبادی‌العربیة، صرف، ج ۴، ص ۱۶۸-۱۷۱.